

بازهم در مورد سازمان‌یابی جنبش کارگری ایران!

اعتصاب یک روزه کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه در روز یکشنبه ۴ دیماه در بخشی از خطوط اتوبوسرانی، در اعتراض به دستگیری ۱۳ نفر از مسئولان و بیش از ۲۰ نفر از اعضای سندیکا، رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی را وادار به عقب نشینی کرد. در نتیجه‌ی این مبارزه، به‌جز منصور اسانلو - رئیس هیئت مدیره‌ی سندیکا - بقیه کارگران آزاد شدند. این واقعه بار دیگر نشان داد که قدرت کارگران در داشتن تشکل مستقل و مبارزه‌ی مشترکشان است. به‌خصوص تشکلی که به‌دفاع از حقوق پیمال شده‌ی این طبقه پرداخته و باقامتی استوار در برابر دشمنان طبقاتی‌اش - نظام سرمایه داری حاکم بر ایران - قد علم کند. نمونه‌ی اعتصابات پیروز کارگری در صنایع نساجی کردستان نیز نشان می‌دهد که کارگران متحد و حرکت یکپارچه و تابه‌آخر و طرح خواسته‌های به‌حق آنهاست که می‌تواند آنان را به پیروزی‌های نسبی در مبارزات روزمرشان، برساند.

آیا تمام کارگران شرکت واحد متشکل در اتحادیه کارگری آن شرکت، در مورد کلیه‌ی مسایل و معضلات کارگران کشور، اعم از سیاسی و صنفی و غیره، صاحب یک فکر و اندیشه‌ی واحداند و یا وجود نظرات مختلف مانعی است در شرکت آنها در این سندیکا؟ جواب این سؤال بدون تردید نه است! آیا به صرف داشتن نظرات مختلف، از جمله در عرصه‌ی سیاسی (و سازمانیابی بر آن اساس)، شرکت در یک تشکل واحد و مستقل کارگری، مانع پیشبردن خواسته‌ها و مبارزات روزمره‌ی کارگران می‌شود؟ باز هم جواب نه است!

آیا برای کشف "چه باید کرد؟" در سازمانیابی طبقه کارگر، برای نیروهای سیاسی مدافع طبقه کارگر، پراتیک معیار سنجش حقیقت است یا تئوری سازیهای مغایر با تجربه‌ی جمع‌بندی شده‌ی ۱۵۰ سال اخیر مبارزه طبقه کارگر؟

برای جواب به این سوآلها به‌طور مختصر مواضع طبقاتی مختلف را در این مورد، مختصراً بررسی می‌کنیم:

بورژوازی چه می‌خواهد؟

بورژوازی چه قبل از به‌دست آوردن قدرت سیاسی و چه بعد از آن، پیوسته خواستار بوده است که طبقه‌ی کارگر به ارتش ذخیره‌ی بورژوازی - اگر نه برده‌ی سر به‌زیر آن! - در عرصه‌های تولیدی، سیاسی، اجتماعی و نظامی تبدیل شود تا بتواند بر انباشت سرمایه، بر فرمان‌روائی و هژمونی طلبی بر کشور و جهان ادامه دهد. اما طبقه کارگر در میدان مبارزه طبقاتی علیه نظام سرمایه داری در بیش از ۱۵۰ سال اخیر، از طریق ایجاد تشکلهای صنفی و سیاسی مستقل خود، توانست در جریان مبارزه‌ای بی‌امان نه تنها برخی از حقوق پیمال شده‌اش را از حلقوم سرمایه‌داران بیرون بکشد، بلکه تحت رهبری سیاسی انقلابی پیشرو، در برخی از کشورها موقتاً بورژوازی را از قدرت به‌زیر کشیده و در راس جامعه قرار بگیرد.

بورژوازی خوب از تاریخ مبارزات متشکل کارگران درس آموخت و متوجه شد که قدرت کارگران در تشکلیابی آنهاست و لذا برای اتمیزه کردن تشکلهای کارگری دست به اقدامات گوناگونی زد و از جمله بانفوذ در تشکلهای صنفی و سیاسی موجود طبقه‌ی کارگر و کشاندن آنها به سوی سازش با خود، کوشید تا در روند مبارزاتی مستقل طبقه‌ی کارگر، اختلال به‌وجود آورد و باید اذعان کنیم که در این راه موفقیت‌های قابل ملاحظه‌ای به‌دست آورد - هر چند که طبقه‌ی کارگر نیز در این مدرسه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی آموزشهای فراوانی دید و هم اکنون می‌کوشد تا به قول معروف "شکست مادر پیروزی است"، مبارزه‌ی خود را جهت کسب پیروزی همه‌جانبه‌تر سازمان دهد و استقلال نسبی سازمانهای صنفی و سیاسی‌اش را از نفوذ ایدئولوژیک - سیاسی طبقات دیگر مصون نگه‌دارد.

این که امروز شاهد آن هستیم در کشورهائی مثل ایران حتماً از ایجاد تشکل صنفی مستقل طبقه‌ی کارگر ممانعت به‌عمل می‌آید، این که در اکثر کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری - جایی که مبارزه‌ی متشکل طبقه‌ی کارگر قدمتی بیش از صدساله داشته و تشکلهای واحد یا غیر واحد کارگری اعم از سراسری یا منطقه‌ای به رفرمیسم و سازش طبقاتی کشانده‌شده‌اند و علاوه بر مبارزات بیش از صدساله، قادر به رهاکردن خود از

چنبره‌ی استثماری نظام سرمایه‌داری نگشته‌اند، نه از نفس وجود تشکل، بلکه به‌علت سرکوب رژیم‌های حاکم و یا خط‌سازش‌کارانه و نه خط قاطع طبقاتی بوده‌است که توسط احزاب دارای نفوذ در این تشکلهای، به آنها و به کل جنبش کارگری تزریق و تحمیل شده‌است. خط و مشی نظری و عملی هرتشکلی تعیین کننده‌ی ماهیت آن است.

مبارزه با پدیده‌ی سازشکارانه در راس اتحادیه‌های کارگری هم نه از نفی تشکل صنفی کارگران - که قبول وجودی آنها به بورژوازی تحمیل شده و خصلتی علنی و توده‌ای دارند و در غیر این صورت به رسمیت شناخته نشده و سرکوب می‌گردند - بلکه از نفی سیاست سازشکارانه به مثابه خط مشی دائمی تشکلهای صنفی کارگری، و دفاع قاطعانه از منافع روزمره‌ی کارگران و استوارکردن تشکل صنفی کارگران حول آن، چه توسط خود کارگران و چه توسط احزاب صاحب نفوذ در میان کارگران، می‌گذرد.

بنابراین نفی تشکل صنفی کارگران، به‌ویژه در کشورهای نظیر ایران که حقوق ابتدائی معیشتی، اجتماعی و دموکراتیک مردم و از جمله کارگران توسط حاکمین بی‌شرمانه پایمال می‌شود، دمیدن شیپور از سرگشاد آن است و کشاندن کل طبقه‌ی کارگر به مبارزه‌ای که هنوز تدارک کافی برای آن ندیده و لذا کشاندن آن به شکست در جنگی است که فعلاً نابرابر است.

هم اکنون وجود سندیکاهاى مختلف از جمله در فرانسه، که برخی از آنها سراسری نیز هستند، وجود نظرات و یا منافع مختلف کارگری نیست، بلکه اساساً ناشی از آن است که بورژوازی توانسته‌است بانفوذ در جنبش کارگری، رفرمیسم را در آن اشاعه دهد و احزاب سوسیالیست و یا سوسیال دموکرات را در اوایل قرن گذشته، در کل اروپا، به دفاع از آن بکشاند. حتی در مقابل با نفوذ کمونیسم در جنبش کارگری، بورژوازی با توسل به مذهب نیز وارد کارزار جدائی بازم بیشتر کارگران از هم دیگر شد.

پدیده‌ی "تفرقه‌بیانداز و حکومت کن" چنان ضربه‌ای به وحدت مبارزاتی طبقه‌ی کارگر وارد ساخته که هنوز هم این طبقه از اثرات نامطلوب آن چه در سطح صنفی و چه در سطح سیاسی رنج می‌برد. بورژوازی در توجیه تفرقه، تئوریهایش راهم خوب فرموله کرده‌است: گویا ناشی از وجود منافع مختلف در میان طبقه‌ی کارگر، تشکلهای مختلف ضرورت می‌یابند. تشکیل حزب سیاسی پیشرو طبقه‌ی کارگر در هر کشور و تشکل واحد صنفی و سراسری کارگران "دگماتیسم" تشکیلاتی نامیده می‌شود. پلورالیسم سیاسی و صنفی از نتایج صحر پست مدرنیسم بورژوائی هستند!

بنابراین، اولین موضع در ارتباط با جنبش کارگری، برای کسانی که معتقد به برچیدن نظام سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم هستند، باید این باشد که سیاست تفرقه اندازی در مبارزات روزمره و دراز مدت کارگران را طرد کنند و همان طور که ۱۵۹ سال پیش مارکس و انگلس "کارگران همه‌ی کشورها متحد شوید!" را به مثابه آخرین کلام "بیانیه‌ی حزب کمونیست" در رهائی پرولتاریا، مطرح ساختند، در مبارزه علیه مظالم سرمایه‌داری، از وحدت و نه انشفاق کارگران دفاع کنند. بدون وحدت تشکیلاتی، طبقه‌ی کارگر در عرصه‌ی عملی مبارزه‌ی طبقاتی پراکنده مانده و قادر به تغییر قاطعانه‌ی جهان نخواهد بود.

ما بارها گفته‌ایم و از تکرار آن هم خسته نخواهیم شد که منافع آنی و آتی طبقه‌ی کارگر اساساً و در کلیت‌ش در هر کشور و در جهان واحد است. این منافع، متشکل شدن و مبارزه برای کسب هرچه بیشتر بهتر از حقوق پایمال شده‌اش در زمینه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در نظام سرمایه‌داری و نهایتاً پایان دادن به استعمار و ستم طبقاتی از طریق انجام انقلاب اجتماعی، از بین بردن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، اشتراکی کردن آنها و پایان دادن به نظام کارمزدی را ایجاب می‌کند.

اما وجود تضادهای مختلف اجتماعی و جهانی، این‌جا و آن‌جا به پیوسته تناقضاتی در بین کارگران به وجود می‌آورند که جنبه‌ی ماهوی نداشته و موقتی و گذرا می‌باشند. نتیجه این که کارگران برای حل این تضادهای فرعی درونی، متوسل به سازمان‌یابی جداگانه نمی‌شوند. این نوع تضادها هم ساخته و پرداخته‌ی بورژوازی هستند نظیر تضاد بین کارگران شاغل و بی‌کار، کارگران زن و مرد، کارگران دائمی و فصلی، کارگران بومی و مهاجر، کارگران کشورهای مختلف، کارگران یدی و فکری، تقسیم کارگران به یقه سفید و یقه‌آبی و ... و هشیاری و همبستگی کارگران در مقابل بورژوازی می‌تواند بسیاری از این تضادهای فرعی را به نفع کل طبقه‌ی کارگر حل و فصل نماید.

برخی از نیروهای سیاسی مدعی دفاع از منافع طبقه‌ی کارگر، وضع موجود را حقیقت و ملاک ارزیابی و عمل قرار داده و متوجه نیستند که چنین وضعی ساخته و پرداخته‌ی خود کارگران نیست. اگر تشنتی در صفوف مبارزاتی طبقه‌ی کارگر دیده‌می‌شود، قبل از آن که آن را طبیعی و عینی قلمداد کنیم باید به تحلیل علت وجودی آن بپردازیم تا شکل و محتوا را در جنبش کارگری یکی تصور نکنیم.

کارگران فرانسه، آلمان، سوئد و... به جای باقی ماندن در زیر رهبری این یا آن حزب رفرمیستی و یا مذهبی و غیره، باید برای وحدت خود تلاش کرده و در برابر تفرقه و تشتت تحمیلی بورژوازی مقاومت و مبارزه کنند. و تا زمانی که به این آگاهی نرسیده باشند، بورژوازی از تفرقه‌ی آنان، با کمک احزاب سازشکار، نهایت سود را خواهد برد.

به طریق اولی، در ایران کارگران در درجه‌ی اول برای متشکل شدن و وحدت سراسری خودباید مبارزه کنند و تشکل واحد و سراسری مستقل خود را به وجود بیاورند که متکی بر قدرت جمع کارگران ایران باشد. از این راه، طبقه‌ی کارگر با چنان ابهتی در میدان مبارزه‌ی طبقاتی ظاهر خواهد شد که بورژوازی و رژیم جمهوری اسلامی یارای مقاومت در برابر آن را نخواهد یافت. طبعاً بورژوازی ایران باتمام وجود در برابر این خواست کارگران ایستاده و تا آنجا که در توان داشته باشد مانع تحقق آن خواهد شد و اگر نتواند سعی در اخلال و تفرقه در درون آن خواهد کرد. البته کارگران به نسبت توازن قوا ممکن است دست به ایجاد تشکلهای دیگر غیر سراسری بزنند، اما باید بدانند که اینگونه تلاشها نباید به آنجا ختم شود که وجود و مبارزه‌ی تشکلهای مختلف، وحدت کلی آن را مخدوش سازد.

بورژوازی تفرقه کارگران را می‌خواهد و کارگران بروحدت خود و مبارزه‌ی مستقل خود پای می‌نشینند. چنین است اولین خط تمایز بین موضع کارگری و موضع بورژوازی.

پرولتاریا چه می‌خواهد؟

بر اساس آنچه در بالا گفتیم، پرولتاریا برای رهائی خود و بشریت از زیر بار نظامهای طبقاتی استثمارگر و ستمگر، مبارزه می‌کند. در این مبارزه هم به‌جز سازمان سلاح دیگری ندارد. سلاح پرولتاریا در مبارزات روزمره و خواسته‌های فوری‌اش علیه نظام سرمایه‌داری حاکم، سازمانهای صنفی آن است. این سازمانها از مجمع عمومی دریک واحد تولیدی و خدماتی تا ایجاد اتحادیه‌ی سراسری (و یا هر نام دیگری) دریک بخش تولیدی و خدماتی، تا سازمان واحد کل طبقه‌ی کارگر در یک کشور را دربر می‌گیرد. این گونه تشکلهای خصلت توده‌ای دارند و گرنه می‌توان با ایجاد کمیته‌های مخفی در کارخانه‌ها، در هدایت مبارزات روزمره کارگران موثر افتاد که بعد محدودتری داشته و موفقیت آنها هم منوط به وجود عناصر پیشرو در محل تولیدی و یا خدماتی، می‌باشد.

سلاح مهم دیگر طبقه‌ی کارگر در تحقق منافع درازمدتش تشکل سیاسی پیشرو آن، حزب واحد کمونیست در هر کشور، است. به علاوه، در شرایطی که ناشی از توازن قوا و یا کسب قدرت، کارگران در موضع برابر یا برتر نسبت به بورژوازی باشند، تشکل برحسب ایجاد شوراهای کارگری ممکن می‌گردد و طبقه‌ی کارگر می‌کوشد تا به طور متشکل قدرت بولتی را در دست بگیرد. این امر منوط به آن است که طبقه‌ی کارگر در کلیت‌ش از درجه‌ی بالاتری از آگاهی سیاسی برخوردار بوده و لذا مستقیم‌تر و فعال‌تر در امور سیاسی به دخالت بپردازد.

بنابراین بدون آگاهی از منافع درازمدت و تلاش برای تحقق آن تحت رهبری حزب کمونیست و شوراهای کارگری، مبارزات طبقه‌ی کارگر در حد رفرمیسم باقی مانده و لذا قادر به پایان دادن به سلطه‌ی ناعادلانه‌ی طبقاتی و نهایتاً از ریشه برکنند بنیاد آن نخواهد شد و نظام کارمزدی تداوم خواهد یافت.

در نتیجه، مبارزه‌ی سیاسی طبقه‌ی کارگر، نابودی نظام سرمایه‌داری را مدنظر دارد. به این دلیل بورژوازی بیشتر از تشکل صنفی طبقه‌ی کارگر، از تشکل سیاسی پیشرو آن هراس دارد و لذا مبارزه‌ی مرگ و زنده‌گی را برای ممانعت از ایجاد چنین احزابی و در صورت عدم توانائی در از بین بردن این گونه تشکلهای به صورت قهرآمیز، تلاش برای جلوگیری از رشد و گسترش آنها و نهایتاً به تخریب آنها از درون و توسط نماینده‌گان ایدئولوژیک - سیاسی خود، اقدام می‌کند. کافی است به تاریخ ۱۰۰ سال اخیر ایران رجوع کنیم تا ببینیم که قدرتهای حاکمه در ایران با چه درندمخوئی به قلع و قمع کمونیستها و یا به انحراف کشیدن تشکل آنها، پرداخته‌اند.

این وضع تحمیلی ایجاب می‌کند که کمونیستها فعالیت سیاسی خود را اجباراً به‌طور مخفی سازمان دهند و با شرکت در مبارزات روزمره‌ی کارگران ایران، در عمل به آنها نشان دهند که دست یابی به حقوق حقه کارگران در نابودی نظام سرمایه‌داری نهفته است و با مبارزات صرفاً معیشتی، طبقه‌ی کارگر قادر به رسیدن به خواسته‌های خود نیست. مهارت کمونیستها در طرح مسایل کارگری و توده‌ای به طرز درست و

علمی و نه شعاری و تخیلی در جنبش کارگری، مبارزه برای تحقق این خواسته‌ها و کسب پیروزی نسبی در آنها، احترام و تعهد کمونیست‌ها را نسبت به مسایل و خواسته‌های کارگران نشان داده و به جلب پیشروان کارگری به سوی کمونیست‌ها منجر می‌شود و از این طریق پیوند استواری بین پیشروان کارگری و بنده کارگری به وجود آمده و جنبش کارگری به صورت تته‌ی واحدی در عرصه‌ی سیاسی وارد کارزار نهائی می‌گردد.

از آنجا که کارگران منافع آتی متفاوتی نسبت به هم ندارند، بنابراین کمونیست‌ها که مدافع منافع آنی و آتی کارگران هستند، منافع متضادی باهم ندارند. زیرا این منافع از مبارزه‌ی طبقاتی جهت پایان دادن به نظام سرمایه‌داری نشئت می‌گیرد. اما از نظر عملی در پیش بردن مبارزه در این راستا به‌طور قطع اختلافات نظری - چه استراتژیکی و چه تاکتیکی و حتا سبک کاری - بروز می‌کند که امری طبیعی است و راه حل آن هم در امکان دادن و دامن زدن به بحث پیرامون مسائل مورد اختلاف و نهایتاً تصمیم‌گیری بر اساس احترام به نظر اکثریت و پیش بردن آن و امکان دادن به اقلیت برای ادامه‌ی بحث و نهایتاً مشخص شدن این‌که کدام نظر در عمل صحت خود را به‌طور نسبی ثابت کرده و کدام نظر انحرافی بوده‌است و لذا یا ادامه‌ی تصمیمات قبلی و یا تغییر آنها و اتخاذ مشی پیشنهادی اقلیت و یا احتمالاً پیشنهادات جدیدی که از بطن مبارزات عملی جدید برخاسته باشند. سازمان شکنی، به بهانه‌ی اختلاف نظر - آن‌هم در عرصه‌ی مسائل سیاسی و یا تاکتیکی روزمره، بدون مبارزه‌ی ایدئولوژیک سالم درون حزبی، سبک کار پرولتاریا نیست. بدین ترتیب هم تشکل سیاسی طبقه‌ی کارگر یک تته‌ی وارد کارزار سیاسی می‌شود و هم تلاش صورت می‌گیرد تا روند مبارزاتی از تنوری به عمل و برعکس، در شکل صحیح و علمی آزمون و خطا، پیش بردشود.

پرولتاریای آگاه خواستار وحدت کارگران در مبارزات روزمره معیشتی و دموکراتیک و وحدت پیشروان سیاسی طبقه‌ی کارگر در مبارزه برای منافع آنی و آتی آن طبقه است. چنین است موضع پرولتاریا در برابر موضع تفرقه افکنانه‌ی بورژوازی.

اقتشار میانی جامعه چه می‌خواهند؟

این اقتشار همان‌طور که از نامشان پیداست، بین بورژوازی و پرولتاریا به مثابه دوقطب اصلی جامعه درنوسانند. آنها گرچه باتوجه به موقعیت اجتماعی‌شان، آرزوی ارتقاء موقعیت اقتصادی‌شان رو به بالا و به سوی بورژوازی را دارند، اما پیوسته تحت فشار سرمایه‌ی بزرگ قرار داشته و به‌جز اندکی از آنها که قدرمی‌شوند خود را تا حد دست یافتن به سرمایه‌ی متوسط یا بزرگ بالابکشند، اکثراً وضعیت شکننده‌ی خود را ادامه داده و در صورت عدم موفقیت به‌سوی فقر و پیوستن به صف پرولتاریا مجبور می‌گردند و از این وضعیت خود به شدت ناراحتند.

بدین ترتیب آنها از یکسو خواست آن را دارند که از نظر سیاسی توسط بورژوازی به بازی گرفته شوند و از سوی دیگر به‌علت فشار سیاسی و حتا محدودیت حقوقی و دموکراتیک تحمیل شده توسط بورژوازی، به درگیری با آن کشیده می‌شوند و چون نیروی لازم را برای مقابله با بورژوازی ندارند، در شرایط معینی به پرولتاریا متوسل می‌شوند تا آن را به نیروی ذخیره‌ی خود تبدیل سازند.

موقعیت اجتماعی آنها، آنان را وادار می‌کند که در سطحی انفرادی به رقابت با دیگران پرداخته و به قول معروف "دکان خود را رونق بخشند!" منشاء نظراتی چون پلورالیسم سیاسی - تشکیلاتی، فراکسیونیسم تشکیلاتی در درون حزب پیشرو پرولتاریا، ایجاد جبهه‌ی واحد سیاسی در بین کمونیست‌ها، ایجاد جبهه واحد کارگری در درون جنبش روزمره‌ی کارگری، اتخاذ راه‌حلهای بینابینی در مبارزه‌ی طبقاتی به صورت روشی دائمی و ...، در تحلیل نهائی اساساً متعلق به این اقتشار بینابینی بوده و حتا در مراحل ممکن است فشار اوضاع، آنها را به اتخاذ تدابیر ماجراجویانه و آنارشستی بکشاند که از بی‌صبری طبقاتی آنها در قرار داشتن در وضعیت متزلزل، ناشی می‌شود.

بورژوازی از این وضعیت نهایت استفاده را برده و از طریق خرده‌بورژوازی در درون صفوف طبقه‌ی کارگر نفوذ کرده و تلاش می‌کند تا مبارزات کارگری را به سوی انحراف بکشاند.

باتوجه به این که اخیراً برخی با حرکت از وضع موجود پراکنده‌گی، روی شعار "جبهه‌ی واحد کارگری" در ایران تاکید گذاشته و برخی دیگر روی "جنبش شورائی و حتا لغو کارمزدی" پافشاری می‌کنند، باید

خاطر نشان سازیم که جبهه واحد مقوله‌ای است سیاسی که مربوط به منافع مشترک طبقات مختلف و بعضاً متضاد، در برهه‌هایی از زمان، بوده و نیروهای سیاسی وابسته به آن طبقات، توافقاتی در آن زمینه صورت می‌دهند، ضمن این که هر تشکل سیاسی کار خود را پیش برده و استقلال عمل خود را از دست نمی‌دهد. اتحادیهائی نظیر "جبهه واحد ضدفاشیسم"، "جبهه واحد ضد کلنیالیسم"، "جبهه واحد ضد اشغالگری امپریالیستی" و یا اتحاد عملهای مشخص نظیر "ملی کردن صنایع نفت در ایران"، یا "جبهه واحد ضدگلوبالیزاسیون" و غیره، از آن جمله اند.

در کشورهای که بورژوازی توانسته است در صفوف متحد جنبش کارگری انشقاق به وجود آورد و تشکلهای موجود کارگری زیر نفوذ احزاب مختلف سیاسی کمونیست و غیر کمونیست قرار گرفته اند، بعضاً این تشکلهای کارگری با توجه به توافقات مشخص این احزاب و یا مستقلاً، دست به عمل مشترک می‌زنند. اما وظیفه‌ی کمونیستها در درون جنبش کارگری این کشورها این نیست که تنها این‌گونه توافقات و اتحاد عملها را مطلوب جنبش کارگری دانسته و آنها را تئوریزه کرده و به ستایش از جبهه واحد کارگری بپردازند. برعکس آنها ضمن شرکت در این فعالیتها، باید به کارگران، ضعف این توافقات را نشان داده و بالاخره این که کارگران خود باید برای تعیین سرنوشت خویش در هر مبارزه‌ی مشخص، تحت رهبری صنفی و سیاسی واحدشان گام بردارند. تا بتوانند در صورت ضرورت همکاری با دیگر طبقات، به بهترین وجهی هژمونی خود را تامین نمایند.

اما در ایران نه ما تشکل یا تشکلهای کارگری حتا صنفی واحد و جاافتاده‌ای داریم و نه احزاب سیاسی قدرتمندی اعم از کمونیست و غیر کمونیست صاحب نفوذ در طبقه‌ی کارگر. تفرقه در جنبش کارگری (صنفی و آگاه) بی‌داد می‌کند. در جنبش چپ مدعی مدافع منافع کارگران، برخی بیشتر از آنچه که حامل مواضع و خواست کارگران باشد، از مواضع خرده بورژوازی به جنبش کارگری پرداخته و آگاهانه یا ناآگاهانه در تفرقه ماندن آن جنبش را با پیشنهاد جبهه واحد کارگری، ستایش می‌کنند. این پیشنهاد به ظاهر وحدت طلبانه، بر وجود تفرقه مهر تایید می‌زند و آن را امری طبیعی قلمداد می‌کند! بورژوازی ایران هم در تحلیل نهائی و در صورت اجبار، از این پیشنهاد استقبال خواهد کرد، زیرا همان طور که در بالا گفتیم موضع اساسی اش در صورت عدم توانائی در اتمیزه کردن جنبش کارگری، در تفرقه نگه داشتن کارگران تاحد ممکن است.

ایجاد جبهه واحد کارگری در جنبش صنفی و سیاسی کارگران، موضع افشار بینابینی است برای استفاده از تشتت موجود در جنبش کارگری به سود خویش.

* * *

امروز ایجاد تشکل واحد کارگران از طریق تشکیل مجامع عمومی در هر موسسه‌ی تولیدی یا خدماتی، ایجاد تشکل سراسری در هر رشته تولیدی یا خدماتی و ایجاد سازمان سراسری واحد کل کارگران ایران؛ و همچنین ایجاد ستاد فرماندهی واحد سیاسی پیشرو طبقه‌ی کارگرایران، از طریق تلاش برای حضور در جنبش کارگری توسط کمونیستها و وحدت اینان بر اساس نکات اساسی برنامه و تاکتیک، پرچمهایی هستند که نیروهای پیشرو کمونیستی ایران باید آن را پذیرفته و مجدانه برای تحقق آن در عمل گام بردارند. تلاشهای تفرقه افکنانه و هم چنین صحنه گذاشتن‌ها و توجیه تفرقه‌های موجود، متعلق به طبقات غیر پرولتری است که ضروری است کمونیستها هشیاری خود را در این ارتباط بالا ببرند، تا بتوانند متحد و یکپارچه به دفاع از جنبش کارگری برخیزند و آن را دایمانه به سوی پیروزی نهائی بر بورژوازی، رهبری کنند.

ابراهیم - ۱۵ دیماه ۱۳۸۴